

بسم الله الرحمن الرحيم

حکم اولیه امر و نهی در واجبات و محرمات

بیان ادله

ادله عقلی / قاعده لطف

در اولین دلیل عقلی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر به قاعده لطف تمسک شده بود. مقتضای قاعده لطف این است که برای تسهیل حرکت مردم به سمت خیر و سعادت بر خداوند واجب است که امر به معروف و نهی از منکر انجام گیرد. به اجمال سیری از مباحث موجود حول این قاعده را بیان نمودیم و ابتدا مطالبی در اصل استدلال و اشکالی که مرحوم خواجه و علامه داشتند و سپس پاسخ‌هایی که به ایشان داده شده بود، بیان کردیم، سپس بحثی کبروی در ارتباط با خود قاعده لطف مطرح کردیم، گرچه در بحث کبروی لب مسئله را عرض شد اما به نظر می‌آید که باید با بیان دیگری ابعاد دیگری از مسئله را به‌طور جامع‌تر بیان کنیم.

مبنای قاعده لطف

مهم‌ترین دلیل قاعده لطف حکمی عقلی است و بهترین تقریر و مبنای است که از ذات واجب در فلسفه تصویر شده است. موجود واجب موجودی کامل و نامحدود است و تمام اوصاف و اسماء و ویژگی‌های دیگر واجب نیز از وجوب و کمال نامحدود بودن او استنباط می‌شود، موجودی که کمال نامحدود است اقتضای این را دارد که این اسماء و صفات را داشته باشد، عمده و بلکه شاید بگوییم می‌توان همه آن ویژگی‌های واجب را از آن تصویر درست واجب‌الوجود استخراج کرد و از این جمله می‌توان فیض و رحمت و لطف الهی را از این تصویر. از این اوصاف فعلیه ذات مقدس خداوند. استخراج کرد؛ بنابراین اساس استخراج و اعتقاد به اوصاف و اسماء الهی همان نکته محوری ذات نامحدود و کمال نامحدود است که برهان فقر و غنا و براهین مهم اثبات واجب‌الوجود هم بر همین نکته غنای مطلق، کمال مطلق و وجود نامحدود انگشت می‌گذارد. این تصور اساس بحث بوده، مقتضی وجود صفات ذات و صفات فعلی مثل فیض الهی، دوام فیض، عدم انقطاع فیض، رحمت و سعادت خداوند و هدایت الهی. هدایت تکوینی و تشریحی. لطف خدا، اینها همه به یک مطلب برمی‌گردد و آن رحمت و فیض الهی است. یکی از این مفاهیم را می‌شود محور قرار داد که جامع همه اینها شود، البته اینها همه صفات فعلی است، این صفات فعلی از همان نکته محوری غنای مطلق و کمال و وجود مطلق استخراج می‌شود، پایه این محکم است. تعابیر متکلمین در استدلال بر قاعده لطف چند تعبیر است که لازم نیست تفصیل آنها را وارد شویم، ولی مهم‌ترین قصه همین است. این یک مطلب است که اساس قاعده لطف این است.

مقید بودن لطف خداوند

قاعده لطف تمام مراتب فیض و رحمت الهی را دربرمی‌گیرد. اگر در کتب متکلمین از عامه و خاصه به بررسی قاعده لطف بپردازیم خواهیم یافت که متکلمین در مقام لطف، قاعده لطف را مقید به قیودی می‌دانند مانند اینکه بعد از تکلیف و ما دون إلقاء باشد. اما واقع مسئله این است که لطف و فیض الهی. که از صفات فعلی است و نتیجه آن تصویر درست از واجب‌الوجود است. تمام مراتب فیض را شامل می‌شود. از اصل خلق، اینکه خدا تجلی کرد و خلقتی در عالم است، از قاعده لطف استفاده می‌شود تا به خلق انسان و تکلیف انسان تا ارسال رسل

برسد، انزال کتب و تشریح احکام و شریعت تا به زمینه‌های سوق بشر به سمت اهداف عالی‌ای که برای آن متصور است از طریق ممه‌دات تکوینی یا تمهیدات تشریحی که مصداق آن قصه‌ امر به معروف و وجوب این احکام می‌شود، تمام اینها مشمول این قاعده است. این قاعده چیزی است که از نقطه عزیمت خلق، از نقطه شروع خلق بگیری تا آنجایی که این موجود به کمال برسد، همه آنچه که علل معده است و ممه‌د برای حرکت این موجود به سمت آن هدف است. من التکوینیات و التشریعیات. مشمول این قاعده است.

دلیل حکم عقل بر «وجوب بر خداوند»

چرا گفته می‌شود عقل به وجوب علی الله یا عن الله تعدباً حکم می‌کند؟ به خاطر اینکه چیزی که مانع از لطف و رحمت می‌شود مانع از این می‌شود که کسی فیض خود را به دیگری اعطا کند.

شروط وجوب لطف

چیزی که مانع از جریان فیض می‌شود یکی از این اموری است که اجمالاً به آنها اشاره کردم و اکنون به بیان تفصیلی آنها می‌پردازیم.^۱

فاعلیت فاعل

کسی که فیضی از او صادر نمی‌شود یکی از این دلایل را دارد؛

۱. معطی فاقد باشد؛ شخص فاقد است و ندارد و وقتی که ندارد اعطا نمی‌کند؛
۲. معطی واجد است ولی قادر نیست و نمی‌تواند انجام دهد؛ مثلاً ضعفی در درون او وجود دارد که مانع از انجام فعل می‌شود و او قدرت بر اعطاء ندارد؛
۳. معطی جهل دارد؛ شخص واجد و قادر است اما جاهل است؛
۴. معطی واجد و قادر و عالم است اما بخل دارد، یک رذیله نفسانی در او مانع می‌شود؛
۵. معطی بخل ندارد ولی تابع مصالح و مفاسد نیست و لازم نیست کارهای او طبق مصالح و مفاسد بچرخد.

بر اساس نظریه اشاعره که می‌گوید لازم نیست فعل او تابع مصالح و مفاسد و قواعدی باشد. همه اینها را می‌داند حتی مصلحت را هم می‌داند، می‌تواند، قادر و واجد است ولی لازم نیست که طبق اینها عمل کند. ممکن است به موارد قبل برگردد ولی بالاخره در مقام عمل اشاعره این گونه هستند، آنها را نفی نمی‌کند ولی می‌گوید لازم نیست تابع مسئله باشد.

اینها شرایط یا موانع فاعلیت فاعل است؛ پس پنج مانع در فاعلیت فاعل شرط است و به تعبیر دیگر در نقطه مقابل آن پنج چیز باید شرط فاعلیت فاعل باشد؛

۱. واجد بودن؛

۲. قادر بودن؛

۱. شروط وجوب لطف بیان شده در قاعده لطف از دو جنبه قابل بررسی هستند؛

الف: از جانب فاعل و فیاض؛ به عبارت دیگر باید فاعل فاعلیت داشته باشد.

ب: از جانب مفعول و محل نزول فیض؛ یعنی قابل صلاحیت دریافت فیض را داشته باشد.

۳. عالم بودن؛

۴. جواد بودن؛

۵. تابع مصالح و مفاسد بودن؛

این پنج شرط باید جمع باشد و مراد از شرط پنجم همان حکمت است یعنی باید واجد و قادر و عالم و جواد و حکیم باشد که مطابق مصالح و مفاسد حرکت کند. البته ریزه کاری‌هایی در این دارد که مثلاً اشاعره حکمت را نمی‌گویند، آنها حکیم که در قرآن آمده است را به این مفهوم نمی‌گویند، آنها می‌گویند حکیم از باب این است که هر کاری انجام دهد همان حکمت است ولی حکیمی که مقصود ما است همان معنای مراد عدلیه است. پس این پنج مورد باید جمع باشد.

صلاحیت قابل

از طرف دیگر باید محل نزول فیض نیز شرایطی را دارا باشد؛ به عبارت دیگر موانعی نیز از طرف محل نزول فیض وجود دارد، من اول تعبیر مانعی را می‌گوییم؛

۱. محل ممکن نباشد، قابلیت محل به لحاظ امکان ذاتی نباشد؛

۲. محل قابلیت ذاتی دارد ولی مصلحت در آن نیست؛

۳. مصلحت در محل وجود دارد ولی مصلحت آن مزاحم به یک مصلحت دیگری است؛

۴. امری که مصلحت در آن است، امر انحصاری نباشد؛ یعنی می‌شود به این مقصد رسید از طریقی که خدا به شکل خاص دخالت کند، این هم بد نیست ولی امکان دارد مکلف از مسیری طبیعی به آن برسد و راه منحصر نیست. این هم مانع از این است که بگوییم الزاماً خدا باید این کار را انجام دهد؛ مثلاً دخالت خدا در باب اجماع لطفی اگر منحصر باشد می‌گوییم باید این را انجام دهد ولی اگر منحصر نباشد لازم نیست انجام دهد و الزامی در آن وجود ندارد، غایت امر این است که ممکن است حسنی در دخالت خداوند وجود داشته باشد ولی الزامی در آن نیست.

پس پنج مانع از وجوب لطف به خود فاعل برمی‌گشت و پنج مانع هم به مورد و قابل فیض برمی‌گردد. تعبیر اثباتی آن این است که وجوب لطف مورد اشاره در قاعده لطف حداقل متوقف بر نه شرط است. پنج مورد از آن شروط مربوط به فاعلیت فاعل و بقیه مربوط به صلاحیت قابل است. اگر این نه شرط جمع شدند آن وقت لطف حتماً بر خدا واجب است؛ یعنی ما این قاعده کبروی را به استناد آن براهین عقلی متقن که اساس آن براهین کمال مطلق و وجود نامحدود است، منتها این شرائط باید جمع شوند، اگر نبود نباید این احساس را کرد که خدا انجام نداد برای اینکه شرط دارد.

دفع یک اشکال

در قاعده الواحد و گاهی بعضی از این بیانات تصوراتی عامیانه است، من الان نمی‌گویم قاعده الواحد درست است یا درست نیست. ولی گاهی در مقابل بحث فلسفی تصورات عامیانه‌ای وجود دارد، می‌گویند اگر قاعده الواحد را بگویید شما دست خدا را بستید، فیلسوفی که به قاعده الواحد معتقد است می‌گوید این قانون عقلی است و این قدرت خدا را محدود نمی‌کند. در اینجا هم همین‌طور است، وقتی می‌گوییم لطف خدا محدود به این‌ها است، این محدودیت در واجب نیست بلکه این شرایط عقلی یک فیض است. این مجموعه این شرایط است.

پنج شرط مربوط به فاعل دائماً حاصل است، اما چهار شرط مربوط به قابل را باید مورد به مورد بررسی کرده، شناخت. به عبارت دیگر پنج شرط راجع به فاعلیت فاعل ازلاً و ابداً تام است اما آن چهار شرط مربوط به قابلیت قابل ممکن است باشد و ممکن است نباشد.

بررسی صلاحیت قابل

احراز این چهار شرط به سادگی برای مکلفین به عنوان مخلوق و عبد آسان و راحت نیست، در ممکن است در مواردی اطمینان و یا حتی قطع حاصل شود مثل اصل اینکه در خلقت عالم یک موجود مختاری به نام انسان وجود داشته باشد که خدا او را خلق می کند، در اینجا شاید انسان مطمئن باشد که مانعی جلوی این وجود ندارد یا در مورد ارسال رسل و انزال کتب نیز مانعی وجود ندارد یا چیزی جای آن را نمی گیرد چون چهار شرط بود، پس ممکن باشد، مصلحت نیز در آن باشد و سوم اینکه مزاحم هم نداشته باشد و چهارم اینکه طریق منحصرأ باشد، در مواردی ممکن است تحصیل هر چهار شرط را احراز کنیم اما در بسیاری از موارد مانند احراز و اطمینان به دخالت امام علیه السلام در اجماع فقها و گفتن این که؛

۱. این دخالت ممکن است؛

۲. مصلحتی در آن وجود دارد؛

۳. مصلحت مزاحمی در مقابل آن وجود ندارد؛

۴. این مصلحت منحصر در دخالت امام علیه السلام است.

به خصوص دو مورد آخر، احراز اینها به سادگی میسر نیست و به همین دلیل اجماع لطفی را قبول نداریم. در مورد امر به معروف و نهی از منکر نیز به لحاظ مصداقی این مطلب ثابت است، اینکه خداوند امر و نهی را بر مکلف واجب کند، باید

۱. ممکن باشد؛

۲. مصلحتی در آن وجود داشته باشد؛

این دو مورد اول راحت است، اما آیا این مصلحت مزاحمی ندارد؟ یا اینکه آیا جایگزینی دارد؟ و یا منحصره است؟ چون اگر عدل داشته باشد الزامی نمی شود و حسنی می شود. دو مورد آخر از این چهار شرط قابلیت قابل برای ما احاطه بر همه مصالح و مفاسد نیست. در امامت هم تردید داریم، گاهی همین قاعده لطف در ولایت فقیه و اینها مورد استشهاد قرار می گیرد، در ولایت فقیه و امتداد ولایت بعد از غیبت مورد استشهاد قرار می گیرد، در این موارد به سادگی احراز عدم مزاحم و انحصار میسر نیست.

در صورت پذیرفتن عدم وجود مزاحم حاصل نوعی تخییر خواهد بود یا کفایی تخییری از آن درمی آید ولی باز یک حکم تعینی از آن استخراج نمی شود، علاوه بر اینکه ممکن است بگوییم آن حکم جایگزین نمی خواهد و طبعاً تکلیفی است که مکلفین به آن عمل می کردند ولی اگر ببینیم نمی روند آن وقت باید بگوییم یا امر و نهی لازم است یا اینکه با زبان خوش این کار را بکنند در این صورت نیز منتج به تخییر خواهد بود و نمی توان از آن حکمه تعیین را بدست آورد.

شواهد قرآنی بر قاعده لطف

بحث از قاعده لطف علی‌الاصول بحثی عقلی خواهد بود و قاعده لطف، اصلی عقلی است، کبری آن عقلی است اما ادله نقلی نیز در آیات قرآن داریم، البته واژه لطف هفت بار در قرآن آمده است^۲ ولی رحمت و فیض و جود و ... همه به همین برمی‌گردد، در واقع شاید مجموعه‌ای از واژگان باشد که پیرامون محوری که در قاعده لطف وجود دارد، می‌چرخد و این الفاظ نیز در آیات قرآن وجود دارند و در حقیقت اینها ارشاد به همان حکم عقل است، بنابراین حکم، حکم عقلی است و آیات هم ارشاد به آن دارد و کبری امر مسلم است؛ به عبارت دیگر نتیجه این بحث‌ها این است که به شکل برهان آتی هر جا اتفاقی می‌افتاد، می‌گوییم این اتفاق لطف خدا بود، این که گفته می‌شود «احکام الشریعة الطاف فی الواجبات العقلية»، این به شکل آتی است یعنی می‌بینیم خدا این سفره را در عالم تشریح پهن کرده است و احکام را آورده است؛ انزال کتب، ارسال رسل، هدایت، رهبری و ... اینها همه الطاف الهی است ولی این به شکل برهان آتی است یعنی معلول لطف را دیدیم و می‌گوییم این معلول ناشی از لطف الهی است که واجب است اما در کشف معلول از لطف دشواری‌های زیادی در فرا روی ما وجود خواهد داشت؛ به عبارت دیگر شکل آتی راحت است ولی به شکل لمی نمی‌شود، دلیل هم گفتیم دلیل نقلی و عقلی دارد ولی اصل و هویت و ذات این عقلی است، در اموری که ذاتاً دلیل عقلی داشته باشد این مستند به ادله نقلیه نمی‌شود بلکه این نقل را ما باید ارشاد به آن بگیریم به خصوص این در تکوینیات و در قضایای توصیفیه این‌طور است.

جواب به اشکال علامه در استدلال به قاعده لطف

اشکالی که در کلام مرحوم علامه و خواجه نسبت به اصل استدلال بود، وارد نیست؛ زیرا این مطلب که «اگر خداوند امر و نهی را واجب کرده پس اقدام به این تکلیف بر خود او نیز در حدّ الجاء لازم باشد» صحیح نمی‌باشد زیرا الجاء خلاف لطف است. به بیان دیگر اینکه الجاء در کار باشد و شخص خدا را مجبور و مضطر کند بر فعل یا ترک این امر خلاف نظام تکلیف است و لذا آن جوابی که بعضی به مرحوم علامه و اینها داده بودند درست بود منتها یک نقضی داشت که آن نقض این بود که بین الجاء و کارهای متعارف اقدامات دیگری نیز متصور است، آنها را چرا انجام نداده است؟ به نظر می‌آید آن نقض وارد است.

جمع‌بندی

بنابراین در بحث امر به معروف و نهی از منکر و قاعده تربیت و قاعده ارشاد جاهل در هیچکدام نمی‌توان به قاعده لطف تمسک کرده، بدون هیچ دلیل لفظی بگوییم خدا در اینجا حکمی قرار داده است. سلمنا بی اگر کسی بگیرد و جلو بیاید این است که خدا یکی از این سه قاعده را واجب کرده است و نمی‌توان بیش از این بیان را در قاعده تربیت و امر به معروف و روش تربیتی و ... قائل شد.

۲- ۱. الأنعام : ۱۰۳ لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ ۲. یوسف، ۱۰۰ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ ۳. الحج : ۶۳ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ ۴. لقمان : ۱۶ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْ خَدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ ۵. الأحزاب : ۳۴ وَ أَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا؛ ۶. الشوری : ۱۹ اللَّهُ لَطِيفٌ بَعِيدٌ؛ ۷. الملک : ۱۴ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

دلیل دوم عقلی؛ اعانه بر جریان طاعت

دلیل دومی که به عنوان دلیل عقلی می‌توان در این بحث بیان نمود این است که امر به معروف و نهی از منکر در اطاعت اوامر و اجتناب از معاصی مؤثر است. صغری. و نوعی تمهید مقدمات و اعانه بر جریان اطاعت اوامر و نواهی خداست، و هر آنچه در تمهید اطاعت مؤثر باشد و اعانه بر اطاعت خدا در عالم باشد امری مستحسن و احیاناً واجب است.. کبری. با بیانی مختصر می‌توان گفت امر و نهی مؤثر و معین و ممهّد برای اطاعت خداست و هر آنچه مؤثر در در اطاعت خداوند باشد عقلاً نیکو و شاید واجب است. عقل می‌گوید فعالیت‌هایی که موجب اطاعت اوامر الهی و پرهیز از عصیان بر خداوند می‌شوند باید انجام گیرند. نه فقط برای کار خود شخص، مقدمه نمی‌گوییم، فرق مقدمه و اعانه روشن است؛ مقدمه برای فعل شخص است، اعانه برای دیگران است.. عقل می‌گوید اعانه به محیط و جامعه و دیگران و تمهید مقدمات برای اینکه در خانه و محیط و جامعه خدا طاعت شود این واجب است، یکی از مصادیق آن هم امر و نهی است. کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع یعنی مستقلاً با یک دلیل عقلی می‌گوید که امر و نهی نسبت به معروف‌ها و منکرها واجب است. در مورد صغری هیچ بحث و شکی وجود ندارد.

دلیل دوم هم در قاعده ارشاد، هم در تربیت، هم در امر به معروف و نهی از منکر جاری است؛ ارشاد دیگران بنابر اینکه احکام مشترک بین عالم و جاهل است و همین‌طور تربیت و همین‌طور امر به معروف و نهی از منکر اعانه بر دیگران در طاعت خداست، تمهید مقدمات طاعت و تمهید مقدمات طاعت الهی است. در این صغری هیچ شکی نیست. در مورد کبری باید ببینیم برد آن چه مقدار است، مرحوم امام و دیگران همین بحث را در اعانه بر اثم و اعانه بر برّ مطرح کرده‌اند.